

تاریخ معاصر ایران

سؤال بی پاسخ

آرش بهداد

در شماره گذشته ترجمه متن نامه‌ای منسوب به میرزائی‌خان امیرکبیر را خواندید که به روز ۲۷ محرم ۱۲۶۸ ه‍. ق. مربوط می‌شود و امیر در آن از وزیرمختار بریتانیا خواستار حمایت برای خود و خانواده‌اش شده است. به نظر می‌رسد با اتکا به اطلاعاتی که فعلاً در دست داریم نمی‌توان با قاطعیت در مورد اصلی یا جعلی بودن این نامه اظهارنظر کرد.
از یک سو اصل نامه -یا حتی رونوشت آن به زبان فارسی- موجود نیست. تاریخ میلادی و قمری که در آن ذکر شده مطابقت ندارد (یک روز اختلاف دارد). ر. ج. واتسون که در آن هنگام منشی سفارت بود در کتاب خود «تاریخ ایران» به این نامه اشاره نکرده است و به لحاظ منطقی نیز می‌توان ایرادهایی به متن نامه وارد کرد. اما از سوی دیگر قرینه یا دلایلی قطعی بر جعلی بودن این نامه نیز وجود ندارد. از این نامه دست‌کم دو ترجمه در اسناد وزارت خارجه بر یتانیا دیده شده است؛ یکی در گزارش شیل (مربوط به همان روز ۲۷ محرم) و دیگری در گزارشی از موری (جانشین شیل) که شش سال بعد ارسال شد. بنابراین بدون تردید نامه‌ای به زبان فارسی حاوی درخواست حمایت امیر در اسناد سفارت وجود داشته است. اگر فرض را بر جعل بگیریم، این کار می‌بایست همان روز ۲۷ محرم (۲۲ نوامبر) انجام شده باشد (چون ترجمه نامه ضمیمه گزارشی است که در این روز برای وزارت خارجه بریتانیا فرستاده شد).
یعنی احتمالاً شیل می‌بایست دست به چنین کاری زده باشد، اما معلوم نیست او چرا باید چنین می‌کرد. شیل به خوبی می‌دانست اگر امیر به سرنوشتی شوم دچار شود، او به این دلیل که حمایت‌خود را دریغ کرده، شاه و صدراعظم جدید را علیه اقدام وزیرمختار روسیه در پیشنهاد حمایت به امیر برانگیخته، متن حاوی انصراف امیر از درخواست حمایت را که معلوم نبود در چه شرایطی از او گرفته شده پذیرفته و سرانجام همین نامه منسوب به امیر را بی‌جواب گذاشته شماتت خواهد شد. حتی این احتمال وجود داشت که وزارت خارجه بریتانیا او را به بی‌تدبیری متهم کند (بعداً واکنش بسیار شدید دولت انگلستان را به ماجرای قتل امیر خواهید خواند).
بنابراین جمل چنین نامه‌ای نه تنها هیچ فایده‌ای برای شیل نداشت، بلکه او را بیشتر در موضع اتهام قرار می‌داد.

■**خستگی‌برم**

با این تفصیل چنانکه گفتیم نمی‌توان به نتیجه‌ای قطعی در مورد اصالت این نامه رسید. اما از مجموع اتفاقات روز ۲۵ محرم به بعد می‌توان چنین نتیجه گرفت که امیر در پی یافتن پناهی برای خود و خانواده‌اش بوده است. جوهر بسیاری از اندیشه‌ها که بر سر کتاب «قبله عالم» نوشته عباس امانت در گرفته و از جمله مجادلات زیادی را در مورد نامه فوق‌الذکر در بر داشته، این است که ادعای درخواست حمایت امیر از سفارت انگلیس یا روسیه نمی‌تواند حقیقت داشته باشد زیرا امیر در طول دوران صدارتش همواره کوشید از دخالت سفارتخانه‌ها در امور داخلی ایران جلوگیری کند و با توجه به اینکه مردی شجاع، متین و استوار بود هرگز حاضر نمی‌شد پس از سقوط از کرسی صدارت تن به تحت‌الحمایگی همان سفارتخانه‌ها بدهد. اما نکته‌ای که در این میان مغفول مانده، موقعیتی است که امیر در آن قرار داشت و جنس حمایتی که طلب می‌کرد. باید به یاد داشت در روزهای پس از عزل امیر از صدارت (و پیش از آنکه نوری به جای او منصوب شود) احتمال بازگشت او به قدرت – به تصریح مؤکد جاسپین شیل- فراوان بود، اما او برای این منظور پشتیبانی سفارتخانه‌ها را طلب نکرد. آنچه امیر در تگنگای نهایی طلب می‌کرد حفظ جان خود و از آن مهم‌تر حفظ خانواده‌اش بود. رسم دوران قاجار را به یاد آورید. به یاد آورید روزی را که فتحعلی‌شاه می‌خواست به کار وزیراعظمش میرزا ابراهیم‌خان کلاتر شیرازی پایان دهد و نقشه را طوری طراحی کرد که تمام بستگان او در اقصی نقاط کشور هم‌زمان به بند افتادند. در نامه مناشه‌انگیز ۲۷ محرم از قول امیر می‌خوانیم: «دیگر امیدی به جان خود و عاقله و بردارم ندارم». حتی به فرض اصالت نامه آنچه او تقاضا می‌کند کمک سیاسی نیست، بلکه تصریح می‌کند که «معاضدت» طبق «قواعد انسانیت» انتظار دارد، یعنی یک کمک انسان‌دوستانه.
به یاد داشته باشید که امیر، بر خلاف بعضی از ما، به بیماری «بیگانه‌ستیزی» مبتلا نبود و در دوران صدارتش واقع‌بینانه کوشش می‌کرد مناسباتی متعادل و منطقی با سفارتخانه‌های روسیه و انگلیس برقرار کند. او طبیعتاً دیپلمات‌های خارجی را انسان می‌شمرد و برای آنها «شرافت شخصی» قائل بود. بنابراین درخواست کمک او درخواستی شرافتمندانه برای حفظ جان خود و خانواده‌اش بود. چه شکتگیر و بی‌گدشت باید باشیم که چنین درخواستی را برای او روا ندانیم!

■**شیخ**

درخواست کمک امیر هر چه بود پاسخی دریافت نکرد. او روز ۲۷ یا ۲۸ محرم روانه تبعیدگاه‌ش شد. کاشان شد. مری شیل، همسر روانه شیل در کتاب خاطرات می‌نویسد: «موقعی که تصمیم به تبعید او به کاشان گرفته شد، همسرش – خواهر شاه- که زن جوان ۱۸ساله‌ای بود، علیرغم معانعت برادر و مادرش تصمیم گرفت شوهر خود را در تبعیدگاه همراهی کند. . . . چند روز بعد موقعی که ما از دروازه شهر خراج می‌شدیم، در چند قدمی خود تصادفاً با گروهی در ابتدای جاده اصفهان مواجه شدیم که همان قافله حامل امیر و شاهزاده‌خانم بود. هر دوی آنها در ون تخت‌روانی حرکت می‌کردند که در محاصره قراولان قرار داشت. این صحنه که بی‌شهادت به تشییع جنازه نبود به قدری منظره غمناکی داشت که من تاکنون شبیه آن را ندیده بودم. دلم می‌خواست در آن لحظه آنقدر جسارت داشتم که پرده تخت روان آنها را به کناری بزنم و امیر محبوس کالسکه خود بیاروم و آنها را به سفارتخانه خودمان ببرم، انگار سرنوشتی را منتظر او بود احساس می‌کردم.» (خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان)

و- **اختلاف با حزب جمهوری**

مرحوم حسینی در خاطرات خود دلایلی را برای عدم عضویتش در حزب جمهوری بیان می‌کنند. در یک مورد وقتی شهید بهشتی گله‌مندی خود را نسبت به عدم عضویت ایشان در حزب ابراز می‌کند، در پاسخ به آن شهید بزرگوار چنین می‌گویند: «کار من تاسمی با این امر ندارد. بنده الان مشغول کار سیاسی هستم و وضعیتم اقتضا نمی‌کند که عضو حزب شما شوم.» (ص ۲۴۹)
دلیل دوم نیز از آنجا کلید می‌خورد که مرحوم بهشتی در همان ملاقات از ایشان دعوت می‌کند که در حزب حضور یافته و با یکدیگر در همین باره مذاکره کنند. سیدمنیرالدین چند روز بعد به همین منظور در محل حزب حاضر می‌شود اما شهید بهشتی او را به اتاق آقای اردبیلی راهنمایی می‌کنند. مرحوم حسینی در این باره اشاره دارد که آقای اردبیلی در همان برخورد اول با صراحت چنین گفت: «آقای حسینی من از شما تئوری اقتصاد نمی‌خواهم. نظام اقتصاد تجربه نشده هم نمی‌خواهم. . . . (ص ۲۵۰)
در ادامه نیز به نظامات موجود در ژاپن، چین، روسیه و انگلیس اشاره می‌کند و آنها را الگویی مناسبی برای اقتصاد کشور برمی‌شمرد. اما سیدمنیر در جواب به آقای اردبیلی می‌گوید: هیچ یک از این نظامات به دنبال پیاده کردن اسلام نبوده‌اند و در نتیجه برای جامعه اسلامی ما مناسب نیستند. صحبت میان آن دو حدود یک ساعت و نیم به طول می‌انجامد و در نهایت سید متوجه می‌شود که آقای اردبیلی هیچ توجهی به دیدگاه‌های وی نداشته و در افق دیگری می‌اندیشد. نتیجتاً آن مرحوم با اضافه شدن دلایل دیگری به این جمع‌بندی رسید که حزب به دنبال پیدا و پیاده کردن اقتصاد اسلامی نیست. (ص ۲۵۲)

حجت‌الاسلام حسینی در جایی از کتاب خاطرات از اینکه مرحوم بهشتی از وی دعوت به مذاکره کردند ولی در نهایت ایشان را به آقای اردبیلی رجوع دادند ابراز ناخرسندی می‌کند و می‌افزاید از این ماجرا به یاد برخورد دکتر ابراهیم یزدی افتاده است. ماجرا از این قرار بود که وقتی آن مرحوم به دستور حضرت امام برای اجرایی کردن طرح‌های اقتصادی خود نزد وی رفت، دکتر او را به آقای بنی‌اسدی و آقای بنی‌اسدی نیز به آقای صدر ارجاع می‌دهد. ایشان از این ارجاع و رجوع که نشان از کم‌اهمیت بودن مسئله برای ارجاع دهندگان دارد، به عنوان وجه شبه یاد می‌کند. با این حال نویسنده شرق به دلیل تشابه اسمی دکتر یزدی با آیت‌الله محمد یزدی از اعضای جامعه مدرسین (در کتاب خاطرات فقط لفظ یزدی به کار رفته است اما از قرائن پیدا است که مقصود دکتر یزدی است) ادعا می‌کند سیدمنیرالدین از ماجرای آیت‌الله یزدی یاد برده و ابراز ناراحتی کرده که آقای یزدی و دوستانشان به وی گفتند «تو دیگر چه می‌گویی»، متأسفانه در این نقل قول نیز آقای قوچانی به راحتی به تحریف حقیقت پرداخته و با گزینش جهت‌دار و کنار هم قرار دادن بی‌مورد مطالب، کار کذبی را مستندسازی کرده و به جای واقعیت عرضه می‌کند که این دلیل که اولاً لفظ «به من گفتند تو دیگر چه می‌گویی» اساساً ربطی به آقای محمد یزدی ندارد و جمع دیگری آن را به مرحوم حسینی خطاب کردند، در ثانی در کتاب خاطرات تنها یک مورد از آقای محمد یزدی نام برده می‌شود و اتفاقاً خاطره‌گو ابراز می‌کند که برخورد مناسی بین آن دو اتفاق افتاده است، در همین برخورد آقای یزدی رو به حسینی کرده و می‌گوید: «اشکالاتی که مخالفان شما به حرف‌هایتان در باره قانون اساسی وارد می‌دانند، وارد نیست.» (ص ۲۴۷)

براساس موارد یادشده تاکنون، می‌توان چنین نتیجه گرفت که آقای قوچانی با جمل سند، دروغ‌پردازی و تهمت زدن‌های مختلف به حجت‌الاسلام حسینی الهاشمی- که به بهانه ارائه گزارش از کتاب خاطرات آن مرحوم و بازبینی تمام صورت گرفته- به دنبال این است که چه‌رودی تیره و تار از ایشان به نمایش بگذارد تا در پناه این سیاه‌نمایی به مقاصد جناحی خود دست یابد. اساساً چه کسی حاضر خواهد شد مفاهیمی را دنبال کرده و از آنها دفاع نماید که ارائه‌دهنده آن فردی از بسیاری جهات ناموزون و غیرقابل تحمل است، شخصیتی که نه توانست علما و روحانیت را تحمل کند، نه با مسئولان بلندپایه انقلاب اسلامی سر سازگاری داشت و نه اطرافیان و حتی خانواده‌اش با او به تفاهم می‌رسیدند. چنین شخصیتی چگونه می‌تواند مدعی باشد مفاهیم و اصول کاربردی مورد نیاز نظام اسلامی را در اختیار دارد و اصولاً چگونه می‌توان به مباحث مطروحه از سوی چنین فردی اطمینان کرد. قوچانی با چنین صحنه سازی هنرمندانه‌ای به پایان نمایش خود نزدیک می‌شود و با پیامی کلیشه‌ای داستان را به پایان می‌رساند. «مردی که از حوزه برخاسته بود اما حوزه هرگز او را راضی نکرد گرچه افکار و اعتقادات او در میان بخشی از چهره‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگ اصولگرایان در حال پیگیری است.»

قبضات را به خواننده محترم واگذار می‌کنم و دیگر سخن را در این باره به درازا نمی‌کشانم. بخش سوم را نیز تقدیم به کسانی می‌کنم که به دنبال حقیقت هستند و کنج‌جاکو شده‌اند واقعیت را دربارۀ مردی بداندند که مخالفان وی برای حذف مفاهیم او از صحنه مبارزه اعتقادی، از سر ناچاری به ترور شخصیت او روی آورده‌اند.

■ **ثالثاً: سیدمنیرالدین حسینی، نابغه قرن**

در دوازدهم بهمن ماه ۱۳۵۷ انقلاب شکوهمند مردم ایران به پیروزی رسید و زمینه‌ساز استقرار نظامی اسلامی در این کشور شد، نظامی که در آن انگیزه‌های جمعی

تاریخ



پاسخی به مقاله محمد قوچانی درباره خاطرات منیرالدین حسینی

نابغه قرن

محمد نصیری

مردم پس از قرن‌ها دوباره به این حقیقت نزدیک شد که برای زیست در دنیای خاکی باید در پناه حکومتی الهی به سر برد. حکومتی که دولتمردان آن به دنبال پیاده‌سازی احکام الهی در میان توده‌های مردم باشند و همگان به هموار سازی پریشش الهی در پهنه گیتی بیندیشند. اما این امر چگونه ممکن است؟ سیدمنیرالدین به یاد می‌آورد که روح الله کبیر از همان سال ۴۱ چنین روزی را پیش‌بینی می‌کرد و بر این اساس نظریه «اسلام در عمل» و عینیت را مطرح کرد و از آن زمان به علما و اندیشمندان حوزه توصیه کرد که به دنبال تحقق این نظریه و روشن کردن جواب اجرایی آن باشند (ضرورت مهندسی، ص ۵۸) و باز به یاد می‌آورد که از آن پس تلاش فکری و تحقیقاتی بسیاری را متحمل شد تا اینکه توانست به نظام فکری و اعتقادی مشخصی در این باره دست یابد و اما اکنون زمان موعود فرا رسیده بود و کلیت کار نیز برایش روشن بود، عمق و سختی کار نیز حرفی قدر می‌طوید. او اکنون سعی می‌کرد یافته‌های خود را با دیگران در میان بگذارد. به این و آن که می‌رسید می‌دید همه در تب و تاب تلاش برای کمک و یاری به ساختار‌ها و نهادهای نظامند، اما به دور و بر هر یک نگاه می‌کرد می‌دید هرکس به ظن خود یار و یاور امام شده است و هرکس برای حرکت کاروان انقلاب، نظری از روی عقیده‌ای شخصی می‌دهد. در ماجرای تدوین قانون اساسی که بنا بود شالوده نظام پی‌ریزی شود بسیاری را تست زد و با افکار بیشتری آشنا شد. می‌دید چند از روی سادگی می‌گویند قانون اساسی ما همان قرآن است و دیگر لزومی به تدوین قانون دیگری نیست. (خاطرات، ص ۲۶۱)
عده‌ای نیز متغفل شده قانون کشورهای دیگر را که بویی از اسلام نبرده‌اند رو می‌کنند (همان، ص ۲۵۰) و در این میان نیز متأسفانه عده‌ای هستند که با مکر و حیلۀ به دنبال تغییر جهت‌گیری‌های حاکم در قانون اساسی از اسلام ناب هستند. (همان، ص ۲۵۵) اینچنین بود که با توصیه حضرت امام کمر همت بستست و بسا ارائه پیش‌نویسی وارد مجلس خبرگان قانون اساسی شد. او به صحن مجلس- که به میدان نبرد می‌مانست- با توکل و توسل وارد می‌شد و به هر راه و وسیله‌ای که بود سعی می‌کرد به کمک همراهان خود و صحنی رهنمون سازد که اصل حرکت انقلاب بر آن اساس آغاز شده بود. او همه دانسته‌های خود را درباره حیات اجتماعی اسلام در پیش‌نویس پیاده کرد و در نهایت توانست نزدیک به ۸۰درصد از آن را وارد قانون اساسی جمهوری اسلامی کند. (ضرورت مهندسی، ص ۷۰)

پس از آن نیز سعی کرد اندیشه‌های عمیق خود را با مسئولین و دولتمردان نظام در میان بگذارد؛ اما احساس کرد که هر چه بیشتر می‌گوید کمتر نتیجه می‌گیرد، متوجه شد که بسیاری از آنان خود را موظف به کارهای

اجرائی می‌دانند و از این‌رو کسی باید بنشیند و به

تئوری‌پردازی و دستیابی به سازوکار اجرایی کردن مفاهیم متعالی دین در ساختار حکومت بپردازد. متأسفانه در آن زمان کمتر کسی به ژرفای گفته‌های او نزدیک می‌شد و فقط تعداد معدودی حرف‌های او را تصدیق می‌کردند. اما چه باک که بسیاری از مردان تاریخ‌ساز، سرنوشتی اینچنین داشتند.

پس از آن نیز سعی کرد اندیشه‌های عمیق خود را با مسئولین و دولتمردان نظام در میان بگذارد؛ اما احساس کرد که هر چه بیشتر می‌گوید کمتر نتیجه می‌گیرد، متوجه شد که بسیاری از آنان خود را موظف به کارهای

اجرائی می‌دانند و از این‌رو کسی باید بنشیند و به تئوری‌پردازی و دستیابی به سازوکار اجرایی کردن مفاهیم متعالی دین در ساختار حکومت بپردازد. متأسفانه در آن زمان کمتر کسی به ژرفای گفته‌های او نزدیک می‌شد و فقط تعداد معدودی حرف‌های او را تصدیق می‌کردند. اما چه باک که بسیاری از مردان تاریخ‌ساز، سرنوشتی اینچنین داشتند.

بخش پایانی

اعطا می‌کند.^۲ در حوزه مجتهدین را به ابزار قوی استنباط احکام مورد نیاز حکومت در سه گرایش فقه، حکمت و اخلاق مسلط می‌کند، در دانشگاه نیز روش علمی مورد نیاز برای تولید علوم پایه، تجربی و انسانی مبتنی بر دین را فراروی دانشگاهیان قرار می‌دهد و در نهایت پس از تولید مفاهیم پایه‌ای حکومت در حوزه و جریان آنها در علوم و معادلات دانشگاهی، مدل‌ها و نرم‌افزارهای اجرایی دولت اسلامی را تحویل می‌دهد؛ مدل‌هایی که مدیران و کارشناسان نظام می‌توانند براساس آنها به تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرای هماهنگ با مبانی و اهداف نظام مبارک اسلامی توفیق یابند.

درباره شخصیت علمی و نیز دستاوردهای اندیشه‌ای مرحوم حسینی سخن بسیار است اما گناه قلم چیست که مجال اندک است و وسعت دفتر ناچیز. می‌خواستم از این فرصت اندک نیز استفاده کرده و بیشتر در این باره قلم‌فرسایی کنم که ناگاه به یاد پیام تسلیت حضرت آیت‌الله راستی کاشانی که به مناسبت رحلت آن بزرگوار مرقوم فرموده بودند افتادم. به یاد آوردم که مرقومه آن بزرگوار خود حاوی بسیاری از گفته‌ها و ناگفته‌های مرتبط با این عزیز از دست رفته بود. از این‌رو مناسب دیدم در ذیل بخشی از پیام ایشان را تقدیم کنم.

قابل ذکر است که آیت‌الله راستی در آن زمان رئیس شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم بودند.

«... اینجانب با وجود اینکه در بستر بیماری به سر می‌برم از باب ادای بعض حقوق که ایشان به اندیشه‌ناب اسلامی شیعی و حوزه علمیه و نظام جمهوری اسلامی

داشته‌اند لازم دانستم مطالبی را متذکر شوم.

آن فرزانه عزیز از خدمتگزاران اسلام و مسلمان و از مورچین مذهب حقه جعفری و از مدافعین ولایت اهل بیت عصمت و طهارت بود. متفکری دائم در اندیشه و تامل و پرهیزگاری بافتقا و خالص و سرداری رشید برای اسلام. با وجود او، حرکت و اندیشه و تلاش ایشان تیری در قلب بداندیشان و منحرفین و خاری در چشم روشنفکرنمایان و معاندین و منافقین بود. . . . حقا که ایشان یکی از نوابغ حوزه‌های علمیه و اندیشه اسلامی بودند.

حرکت او در شروع انقلاب اسلامی و پیروزی آن هرگز فرواش نمی‌شود، شناخت او از خطوط انحرافی و التقاطی دقیق و عمیق بود و از همین جهت مورد بعض دشمنان مذهب حقه و اسلام بود. خدمات و کوشش‌های ایشان در مجلس خبرگان قانون اساسی و در شورای عالی اقتصاد و دفاع ایشان در مقابل بداندیشان و منحرفین و تصویب اصول اسلامی و مرقی بسی بزرگ و نیاز به شرحی مبسوط دارد.

آنچه پیش از هر چیز قلب اینجانب را به درد می‌آورد، مظلومیت این سید مظلوم و مجهول بودن قدر حسینی عزیز است، دشمنان و منحرفین و کج‌اندیشان در حق او دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها کردند و این طبیعی است، نشان جای تعجب نبود و این مرحوم هم با پایداری و استقامت و آرامش و اطمینان از ملامت ملامتگران و توطئه منافقین نمی‌هراسید و به راستی مصداق شایسته‌ای برای «یجاهدون فی سبیل‌الله و لایخافون لومه لائم» بودند. دوستان هم در حق او کوتاهی و بی‌مهری نمودند و بعضی هم او را نشناختند و افق فکری و تلاش فرهنگی ایشان برایشان ناشناخته ماند. از این‌رو، وظیفه شاگردان و ارادتمندان ایشان در شرح و ترسیع افکار و اندیشه‌های ایشان، بسی بزرگ و لازم است. . . .»

آری، سیدمنیرالدین حسینی هاشمی در صبحگاه روز جمعه ۱۲ اسفند ۷۹ به جهان باقی شتافت و کوهی از علوم و معارف نبوت در فرهنگستان علوم اسلامی را برای شاگردان خود به ارث گذاشت. اینک شاگردان اویند که باید با سکانداری حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمد مهدی میرباقری در تشریح و تنقیح محصولات پژوهشی این مرکز همت کنند و ان‌شاءالله با نشر مفاهیم بلندی که به آنان اعطا شده، سهم خود را به شکل‌گیری انقلاب فرهنگی و در نهایت دستیابی به تمدن شاگردان خود ایفا نمایند. بحمدالله امروزه شاهدیم که با طرح جنبش نرم‌افزاری از سوی مقام معظم رهبری از یک‌سو فعالیت این دفتر شدت خاصی به خود گرفته و از دیگر سو حوزویان و دانشگاهیان نیز استقبال قابل‌توجهی نسبت به ایده‌ها و نظریات این مرکز داشته‌اند. امروزه دیگر کمتر مشکل حوزوی و دانشگاهی را می‌توان سراغ گرفت که دغدغه تعالی و تکامل انقلاب اسلامی را داشته باشد و با این مرکز و اندیشه‌های آن آشنا نباشد؛ کم‌اینکه بسیاریان حوزویان و به‌خصوص دانشگاهیانی که در هر کجا جمع شده و گروهی را به راه انداخته‌اند و به فهم و نشر اندیشه‌های بلند این نابغه قرن مشغولند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- در گزارش به‌جای پایه‌های کلیه علوم، پایه‌های کلیدی علوم دیده می‌شود. چنین خطایی چه سهوی باشد و چه از روی عمد صورت گرفته باشد تأثیری جدی در اصل نظریه ندارد.
۲- کتاب ضرورت مهندسی تمدن اسلامی، دفتر فرهنگستان علوم اسلامی، انتشارات فجر ولایت، ۱۳۸۰، ص ۶۷.
۳- کتاب یادی از استاد، دفتر فرهنگستان علوم اسلامی، انتشارات فجر ولایت، قم، ۱۳۸۰، صص ۷۱ و ۷۲.
۴- مقصود حاج آقا حسینی از سه شهر بزرگ علمی در حقیقت همین نرم‌افزارهای سه‌گانه در حوزه، دانشگاه و نظام اجرا بوده است.

شنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۵

چهره‌های تاریخ

کارلوس پاپولياس

محمود فاضلی

کارلوس پاپولياس رئيس جمهورى كنىون يونان و يکى از محبوب‌ترين شخصيت‌هاى سياسى اين کشور متولد سال ۱۹۲۹ در منطقه پيوآنتيون يونان است.
وى فارغ التحصيل رشته حقوق دانشگاه آتن بوده و داراى دکترای حقوق از دانشگاه مونپخ و کلن است.
وى در سال‌هاى ۱۹۸۱ الی ۱۹۸۴ قائم‌مقام وزارت خارجه، در سال‌هاى ۱۹۸۹ الی ۱۹۹۰ قائم‌مقام وزارت دفاع و در سال‌هاى ۱۹۸۹ _ ۱۹۸۵ و ۱۹۹۴ الی ۱۹۹۶ وزير خارجه يونان بوده است.
وى همچنين در سال ۱۹۹۵ عضو کميته اجرائى حزب پاسوک بوده و از سال ۱۹۷۷ الی ابتدای ۲۰۰۴ در پارلمان يونان حضور داشته است.

وى به پيشنهاد رياست حزب سوسياليست و موافقت رياست حزب حاکم بر يونان در ۵ دسامبر ۲۰۰۴ از سوى پارلمان اين کشور برای یک دوره پنج ساله به رياست جمهورى يونان برگزيده شده است.
وى يکى از چهره‌هاى سرشناس و محبوب اين کشور به ويژه در ميان طرفداران حزب سوسياليست بوده و سوابق بسيار درخشانى در عرصه سياسى اين کشور دارد.
پاپولياس يکى از همکاران نزديک به آندره آس پاپاندرئو بنيتابگذار حزب سوسياليست بوده است.
وى به موضوعاى همچون بحران خاورميانه، جنبش‌هاى فلسطينى و جهان عرب تسلط زيادى دارد.
پاپولياس که از چهره‌هاى قديمى و باتجربه حزب سوسياليست (پاسوک) است در دو دهه اخير به يک چهره متعادل حزبى و البته گاهى منتقد رهبريت حزب خود نام گرفته است، ضمن اينکه در اين مسير از محبوبيت زيادى در ميان طرفداران حزب سوسياليست برخوردار است.
انتخاب وى به اين سمت در شرايطى صورت گرفت که آرای حزب حاکم در پارلمان ۳۰۰ نفره اين کشور در اين انتخاب نقش اصلى را ايفا کرده است.
طبق قسانون اساسى يونان انتخاب رياست جمهورى توسط اعضاى پارلمان اين کشور صورت مى‌گيرد و برای انتخاب وى به راي ۱۸۰ نفر از اعضاى پارلمان نياز است و حزبى که درادای نماينده بيشترى در پارلمان اين کشور باشد نقش تعيين‌کننده‌اى در انتخاب رئيس جمهورى يونان که البته یک مقام اجرائى نيست، اما به طور غيرمستقيم مى‌تواند در سياست هاى کلان کشور تأثيرگذار باشد، خواهد داشت.
چنانچه کانديدايى مورد نظر در سه دور متوالى راي گيرى نتواند به چنين آرايى دست يابد پارلمان نياز است در سه دور متوالى سراسرى برگزار خواهد شد.
تجربه تاريخ معاصر يونان نشان داده است که حزب حاکم با هر گونه گرايش سياسى و ايدئولوژيک خود و البته برای عده روود به دوره انتخابات زودرس پارلمانى، سياستمدار ميناه و متعادلى را برای اين پست نسبتاً تشريفاتى معرفى مى‌کند.

وى در مدت کوتاه رياست جمهورى خود تاکنون به کشورهاى قبرس، آلبانى، روسيه، ليبي، چين، عربستان سعودى، کويت، امارات و قطر سفر کرده است.
انتخاب قيرس در اولين سفر خارجى وى نشان مى‌دهد که وى تا چه ميزان به اين موضوع توجه نشان مى‌دهد.
وى در مدت انتصاب به اين سمت، با رهبران حزب سياسى پارلمان يونان، رهبران اتحاديه‌هاى کارگرى، رهبر کليساى ارتدوکس و گروه‌هاى مختلف اجتماعى، دانشجويان و دانش آموزان ملاقات و بدون تشريفات از شهرهاى مختلف يونان و همچنين قسمت هاى مختلف پايتخت ديدار داشته است.

پاپولياس در رابطه با پيوستن ترکيه به اتحاديه اروپا در مقايسه با تعدادى از مقامات اين کشور مواضع تندیرى دارد.
از ديده‌اى چنانچه ترکيه خواستار الحاق به اتحاديه اروپا است، بايد به تعهدات خود متعهد کند.
اشغال ليبي کشور عضو اتحاديه اروپا (قبرس) مغاير قوانين حاکم بر اتحاديه است و نيزوهاى نظامى ترکيه مى‌بايستى بخش شمالى قبرس را ترک و به اشغال اين منطقه پايان دهند.
چنانچه ترکيه به تعهدات خود در قبال اتحاديه اروپا و همسايگان عمل نکند، هرگز عضويت کامل اتحاديه را کسب نخواهد کرد.
اعضاي يک طرفه‌اى واهى وى در دريای اژه، موجب شده دو کشور هزينه‌هاى زيادى را برای خريد جنگ‌افزار متقبل شوند در حالى که مى‌توان اين هزينه‌ها را به توسعه اقتصادى دو کشور اختصاص داد.

رئيس جمهورى يونان همچنين درخصوص بحران قبرس معتقد است: «ترکيه و حاميان آن بايد بدانند که الحاق آنکارا به اتحاديه اروپا، بستگى به رفتار شايسته ترکيه در مورد قبرس دارد و يونانيان در همه جاى دنيا و به خصوص در يونان و در قبرس بخش جنوبى در مورد مسئله قبرس و حل عادلانه آن متحده هستند و تمام تلاش هاى خود را در اين راستا به کار خواهند گرفت.
چنانچه آنکارا خواستار الحاق به جامعه اتحاديه اروپا باشد، مى‌بايستى در سياست خود در مورد قبرس تجديدنظر کند و وضعى را که در سال ۱۹۷۴ در جزيره قبرس به وجود آورده است را جبران کند و راه برای حل مسئله قبرس به صورت عادلانه و پايدار هموار کند.
»
وى با اشاره به اينکه دولت و مردم يونان در کنار يونانيان قبرسى هستند تاکيد کرد: «کسانى که تلاش مى‌کنند حل مسئله قبرس را از روند پيوستن ترکيه به اتحاديه اروپا جدا کنند در اشتباه هستند.
چنانچه آنکارا حقوق يونانيان قبرسى را رعايت نکنند و در مورد قبرس سياست ندهد و به لجاجت سال ۱۹۷۴ خود ادامه دهد، يونان و دولت قبرس بخش جنوبى نخواهند گذاشت که اين کشور به اتحاديه اروپا ملحق شود.
»